



عمادالدین باقی به درستی می گوید آن هایی که ما را متهم به تندروی کردند، خود بعدا متهم به تندروی شدند و این حدیث تلخ اصلاح طلبی ایرانی است. گفتگو با عمادالدین باقی از چگونگی اصلاح طلب شدن او آغاز شد و به ماجرای عصر اصلاحات و فرجام تلخ آن رسید. او معتقد است که عدم ایستادگی بر اصول و ترس مفرط از هزینه دادن، پاشنه آشیل اصلاحات بود.

رضاخجسته رحیمی: عمادالدین باقی به درستی می گوید آنهایی که ما را متهم به تندروی کردند، خود بعدا متهم به تندروی شدند و این حدیث تلخ اصلاح طلبی ایرانی است. او روزهای سخت و صعوبی را پشت سر گذاشته و با این حال نه اهل گلایه است و نه اهل شکایت. اهل سکوت است و مدارا... روحیه ای از انتقام در او نمی توان سراغ گرفت. حتی از بازگویی تاریخ نیز آنچاپی که موجب آزردهی خاطر دیگران می شود، ابا دارد و همه اینها برای من تعجب آور حتی غیر قابل هضم است. می گوید که در پیچ و خم جاده اصلاحات، انتظار حمایت نداشتیم اما کم لطفی و بی انصافی برخی دوستان اصلاح طلب هم دور از انتظار بود. گاه در طول گفتگو احساس می کنم که ناراحتی من از برخی برخوردها با او از سوی اصلاح طلبان، شدیدتر از ناراحتی و گلایه هایی است که او خود بر زبان می آورد. گفتگو با عمادالدین باقی از چگونگی اصلاح طلب شدن او آغاز شد و به ماجرای عصر اصلاحات و فرجام تلخ آن رسید. او معتقد است که عدم ایستادگی بر اصول و ترس مفرط از هزینه دادن، پاشنه آشیل اصلاحات بود.

اول از همه توضیح بدهید که از چه زمانی فهمیدید که یک اصلاح طلب هستید؟

یک رشته از وقایع هستند که نمی توان برای آنها یک تقویم زمانی مشخص کرد و نقطه معینی را به مثابه نقطه تحول و وقوع آن اتفاقات مشخص کرد. اصلاح طلب شدن هم از جنس همین وقایع است. من نمی توانم بگویم که از چه ماه یا چه روزی اصلاح طلب شدم. اصلاح طلب شدن یک فرآیند است و برآمده از یک دگرذیسی فکری است که در طول زمان رخ می دهد. شاید بهتر باشد که برای آن یک دوره معین کرد و گفت که مثلا در فلان بازه زمانی ۵ ساله من اصلاح طلب شدم.

پس اگر بخواهیم از بازه زمانی اصلاح طلب شدن شما بدانیم، کمک مان می کنید؟

فکر می کنم از اواخر دهه اول انقلاب تا اواسط دهه دوم را بتوانم بازه های بدنام که طی آن اندیشه اصلاح طلبی در من شکل گرفت و معنا پیدا کرد. اوایل انقلاب و خصوصا بعد از سال ۶۰، فضای سیاسی کشور به شدت دو قطبی شده بود. این دو قطبی هم نه یک دو قطبی سیاسی بلکه دو قطبی انقلابی و ضدانقلابی یا حامی نظام و ضدنظام بود. در چنین فضایی شما یا انقلابی بودید یا ضدانقلاب و بنابراین اصلا نمی شد اصلاح طلب بود. آقای لاجوردی می گفت که ما یا حزب الهی داریم یا منافق. حد وسطی وجود نداشت. در آن فضا کسی نمی توانست تصور کند که اصلاح طلبی هم ممکن است. به همین دلیل هم وقتی انقلاب دچار ریزش نیرو می شد، این نیروهای ریزش کرده، سریعا یا در موضع ضدیت قرار می گرفتند یا کاملا منفعل و پاسیوو از گردونه خارج می شدند. در چنین فضایی من هم نمی توانستم اصلاح طلب باشم اما سلسله اتفاقاتی برای خود من افتاد که در مقطعی من را منفعل کرد.

چه اتفاقاتی؟

همه چیز به انتشار کتاب «کاوشی درباره روحانیت» و پیامدهای آن باز می گشت. برخوردهای تندی با من شد و هیچ رسانه و نشریه {مستقل و آزادی} هم در آن زمان وجود نداشت که بشود در آن به این برخوردها پاسخ داد. همه چیز در عالم بی خبری و سکوت در جریان بود.

پس همه چیز از برخوردها با خودتان شروع شد و این برخوردها با شخص شما بود که موجب تحولی در شما شد.

بله، البته من در ابتدا منفعل شدم. در بولتن ها علیه من مطالبی می نوشتند و دوستان و اطرافیان آنها را می خواندند و در نتیجه از ناحیه اطرافیان به من فشارهایی وارد می شد. در سن و سالی هم بودم که هنوز سردوگرم روزگار را نچشیده بودم. ۲۵ سالم بود. این اتفاقات فوق طاقت من بود و بنابراین یأس و سرخوردگی شدم. اما وقتی قائم مقام رهبری، خلاف انتظار من، پیغامی دادند و از من خواستند که به ملاقات شان بروم و در آن ملاقات به من روحیه ای دادند که احیا شدم. مردد شده بودم که از قم به تهران برگردم و از کارهای فرهنگی فاصله بگیرم و کتاب و قلم را کنار بگذارم. اما آن صحبت ها باعث احیای روحی من شد. اما این برخوردها برای آن دگرذیسی کافی نبود. مشاهده برخی حوادث و برخورد مستقیم من با مسائل برخی از زندانیان در آن زمان هم در تغییر تدریجی نگرش ما و مشاهده تفاوت آنچه بخاطرش انقلاب کردیم و آنچه رخ می داد بسیار مؤثر بود.

آقای منتظری به شما چه گفتند؟

در آن فضای یأس و سرخوردگی ایشان مرا خواستند و گفتند که بولتن ها را خوانده ام و از برخوردهایی که با شما شده هم آگاه هستم. اظهار تأسف کردند و چند آیه از آیات «ابتلاء» در قرآن را خواندند و گفتند که این عالم، عالم تزاحم و تصادم است و زندگی یک جاده صاف و هموار

نیست که شما پشت ماشین بنشینید و گاز بدهید و بروید. پرسنگلاخ است. ایشان گفت که خود من را که می‌بینید الان قائم مقام رهبری هستم شاید یک روز توسط دوستانم با من برخورد دیگری بشود و اصلاً زندگی همین است. این صحبت‌ها خیلی در من تاثیر گذاشت و باعث شد که احیا شوم و دوباره کارم را شروع کنم. البته دیدگاه‌های سیاسی من هم یک مقدار تغییر پیدا کرد. مثلاً یادم هست که نامه‌ای به آیت الله عبايي که نماینده امام و رئیس دفتر تبلیغات بودند و رئیس موسسه‌ای که کتاب من را چاپ کرده بود، نوشتم. در این موسسه بولتن‌هایی هم چاپ می‌شد که در آنها آمده بود که اخیراً کتابی توسط نویسنده‌ای مجهول‌الهویه روانه بازار شده و در آن به ائمه معصومین، روحانیت شیعه و امام خمینی اهانت شده است. من با خواندن این اخبار در بولتن‌های آنجا، منتظر حکم اعدام بودم. آن هم در فضای دهه اول انقلاب.

دقیقا چه سالی؟

سال ۶۵ بود.

به آقای عبايي در نامه‌تان چه گفتید؟

نوشتم که تا به حال من فکر می‌کردم که در این کشور، دو جریان راست و چپ حاکم وجود دارد. ولی الان فهمیدم که نه خط چپ و نه خط راست، هیچ کدام اصالت ندارند و تنها خطی که اصالت دارد «خط میز» است. یعنی ممکن است که یک موسسه‌ای کتابی را چاپ کند ولی بعد که با مخالفت‌هایی روبه رو شود که احساس کند به ضرر منافعش است، به راحتی آن کتاب را زیر پا بگذارد و نویسنده آن را به خاطر منافع سیاسی له کند و اینها نیست جز به خاطر حفظ میز و موقعیت بنابراین می‌خواهم بگویم که این اتفاق، دیدگاه کلی من در مورد جناح بندی‌های سیاسی را هم تغییر داد، در آن فضا البته تصور من این بود که اگر چه شرایط موجود قابل دفاع نیست اما نمی‌توان علیه آن هم بود، چون ما به هر حال نسل انقلاب بودیم و آن شرایط را خودمان به وجود آورده بودیم و انقلاب را فرزند خودمان می‌دانستیم. پس نمی‌توانستیم دشمن انقلاب و نظام باشیم. جمهوری اسلامی را ثمره انقلاب خودمان و اصلاً محصول صدوپنجاه سال مبارزه می‌دانستیم. بنابراین احساس می‌کردم که در موقعیت سختی قرار گرفته‌ام. افزون بر این نباید این نکته مهم را فراموش کرد که جنس جنینش‌های سیاسی معاصر در ایران، اصلاحی بودند.

احساس تنهایی می‌کردید یا بودند دوستان دیگری که آنها را هم از قطار انقلاب مثل شما پیاده کرده باشند؟

افراد شاید به صورت انفرادی با چنین برخوردهایی مواجه می‌شدند ولی جریانی وجود نداشت که این حس مشترک را داشته باشد، اما دو اتفاق افتاد که باعث شد در جهان‌بینی من این اندیشه جوانه بزند که می‌شود وضع موجود را قبول نداشت و مخالف انقلاب هم نبود. یکی جریان آیت‌الله منتظری بود که نشان داد ایشان اگرچه باوضع موجود موافق نیست ولی احترام خود را نسبت به رهبری و امام و جمهوری اسلامی همچنان حفظ کرده است. بالاخره ایشان اولین فردی بودند که پس از رحلت امام و انتخاب آیت‌الله خامنه‌ای به رهبری، پیام تبریک برای ایشان فرستاد و نشان داد که می‌شود امام و جانشین ایشان و نظام جمهوری اسلامی را قبول داشت اما با وضع موجود در اداره امور موافق نبود و با این حال در صف ضدانقلاب هم قرار نگرفت.

اتفاق دوم چه بود؟

اتفاق دوم، راه اندازی مجدد سازمان مجاهدین انقلاب بود که می‌دیدم منتقد وضع موجود است و در عین حال در صف مخالفین انقلاب هم قرار ندارد. {اگر پس از آیت الله منتظری، مجاهدین انقلاب دوم الگوی سیاست ورزی اصلاح طلبانه در درون حاکمیت شدند، نهضت آزادی پیش از آن الگوی سیاست ورزی اصلاح طلبانه خارج از حاکمیت شده بود و به این ترتیب نمونه‌های عینی اصلاح طلبی تکمیل می‌شد} و جریانی به مرور شکل گرفت که بعدها نام آن را اصلاح‌طلبی گذاشتند. در روزنامه‌ها هم کموبیش این واژه «اصلاح‌طلبی» به کار برده می‌شد. من البته در همان کتاب «کاوشی در روحانیت» هم چندجا واژه اصلاحات و اصلاح‌طلبی را به کار برده بودم. اما در آن زمان، این ایده به شکل یک گفتمان ظاهر نشده بود.

فکر می‌کنید که طرح اصلاحات به منابه یک گفتمان متعلق به دوران پس از ۷۶ است یا قبل از آن هم می‌توان سراغی از آن گرفت؟

اصلاح‌طلبی قبل از دوم خرداد به شکل یک ایده بود و در آستانه دوم خرداد به شکل یک جریان درآمد و بعد از دوم خرداد تبدیل به یک گفتمان شد.

تا پیش از دوم خرداد ۷۶، شما چه تصویری از اصلاح‌طلبی و اصلاحات داشتید؟

در جلساتی که ما قبل از دوم خرداد با عده ای از دوستان داشتیم به راه‌هایی برای برون رفت از شرایط حاکم، فکر می‌کردیم. مثلاً فکر می‌کردیم که باید حزب تشکیل بدهیم و برویم مجوز روزنامه بگیریم.

در مورد این جلسات می‌توانید بیشتر توضیح دهید؟

جلساتی بود معروف به جلسات اصحاب چهارشنبه.

متفاوت از جلسات حلقه کیان بود؟

حلقه کیان، در دفتر مجله کیان تشکیل جلسه می‌داد و اعضای آن هم محدودتر بودند.

این جلسه‌ای که شما می‌گویید همان جلسات رستوران است؟

بله، دامنه افراد این جلسات وسیع تر از حلقه کیان بود و در آن، حدود ۲۵ تا ۳۰ نفر شرکت می‌کردند و افراد حلقه کیان هم در آن بودند. جلسات در رستوران تشکیل می‌شد و چند ساعتی ادامه داشت. بحث و تبادل خبر صورت می‌گرفت. گاهی اوقات هم جلسات فوق‌العاده در دفتر کیان تشکیل می‌دادیم. یادم هست که برای برون رفت از آن شرایط بحث شد که تقسیم کاری صورت بگیرد. مثلاً عده‌ای بروند حزب تشکیل بدهند و برخی مجوز روزنامه و نشریه بگیرند. حتی در آن جلسات تعیین شد که چه کسانی به دنبال گرفتن مجوز روزنامه بروند.

آیا فرد خاصی در آن جلسات نقش هدایت کننده و استراتژیست را عهده دار بود؟

نه، مباحثه و تبادل نظر صورت می‌گرفت و از درون همین مباحثات، راهکارها بیرون می‌آمد. حتی وقتی مطرح شد که برویم و مجوز روزنامه بگیریم، بحث شد که چه کسانی بروند و روزنامه بگیرند. یادم هست که وقتی اسم من مطرح شد، آقای حجاریان و برخی دوستان دیگر گفتند که اسم عماد را نیاورید چون به او مجوز نمی‌دهند. بالاخره در آن زمان روی برخی افراد حساسیت وجود داشت. من از دانشگاه اخراج شده بودم و مجوز نشری که داشتم هم باطل شده بود. به همین دلایل نام افرادی مثل حجاریان و گنجی وامین زاده برای گرفتن مجوز روزنامه مطرح شد. اگر دقت کنید، اینها برآمده از ایده‌های اصلاح‌طلبانه‌ای بود که آن جمع داشت. گرفتن مجوز روزنامه یا حزب از نظر ما به معنی دست و پا کردن محملی برای فعالیت قانونی براساس ظرفیت‌های موجود در جهت اصلاح و تغییر امور بود. بنابراین اصلاحات در حد یک ایده به این صورت مطرح شد. یادم هست که در اسفند سال ۷۴ سمیناری به مناسبت صدمین سالگشت سیدجمال الدین اسدآبادی در دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه برگزار شد و من مقاله بلندی به این سمینار دادم و سیدجمال را به عنوان الگوی عمل سیاسی معرفی کردم. در آن مقاله اشاره کردم که سیدجمال در روزهای آخر عمرش از زندان عثمانی نامه‌ای به یکی از دوستانش نوشت و در آن نامه در جمع‌بندی فعالیت‌هایش گفت که من همه عمرم را به پاشیدن بذر در شوره‌زار مشغول بودم چرا که عمرم را در حکومت‌ها و دربارها گذراندم و گمان می‌کنم که فعالیت‌هایم در آن سطح بی‌نتیجه بوده است. او اظهار پشیمانی کرده بود که چرا همه تلاشش برای اصلاحات را به تاثیرگذاری روی رهبران و دولت‌ها معطوف کرده است. من در آن مقاله گفتم که سیدجمال درباره خودش اشتباه فکر می‌کرد و چون در زندان بود توجه نداشت این بذری که کاشته شاید در سال‌های بعد نشو و نما کند. او در اشتباه بود که فکر می‌کرد این تاثیرگذاری باید در زمان حیات خودش جواب بدهد و نباید مایوس می‌شد. او اگر زنده بود و مشروطه را می‌دید شاید این قضاوت را درباره خودش نمی‌کرد. براین اساس در آن مقاله، سیدجمال را به عنوان یک الگوی سیاسی اصلاح‌طلبانه معرفی کردم که اگرچه معترض وضع موجود بود اما در برابر حکومت‌ها قرار نمی‌گرفت بلکه وارد حکومت‌ها می‌شد و از تمام پتانسیل‌های موجود برای تغییر و اصلاح استفاده می‌کرد. این مثال را زدم تا بگویم که اصلاح‌طلبی به عنوان یک ایده و الگو، پیش از دوم خرداد ۷۶ در ذهن ما تثویز شده بود.

نسبت این ایده‌ها و جلسات با کاندیداتوری آقای خاتمی در سال ۷۶ چگونه بود؟

بی ارتباط نبود. به هر حال این ایده‌ها در افراد مختلف تحت تاثیر اتفاقات مختلفی شکل گرفته بود و در این جلسات راهکارهایی مطرح می‌شد و مورد بحث قرار می‌گرفت که براساس همین ایده‌ها بود. در این جلسات بحث شد که ما چگونه باید خودمان را برای ریاست جمهوری بعدی آماده کنیم و از فضای انتخاباتی برای طرح مباحث دموکراتیک و جامعه مدنی استفاده کنیم. در حین مباحثه بر سر همین موضوعات بودیم که بحث نامزدها مطرح شد. اول همه فکر می‌کردند که آقای مهندس موسوی می‌آید و بعد که کاندیداتوری ایشان منتفی شد، بحث نامزدی آقای خاتمی مطرح شد. در آن جلسات هم مثل امروز بحث «می‌آید، نمی‌آید» خیلی مطرح بود. بحث آقای موسوی خوئینی‌ها و کروی هم مطرح بود. وقتی کاندیداتوری آقای خاتمی قطعی شد، فضای این جلسات هم در خدمت کاندیداتوری ایشان قرار گرفت. حتی یادم هست در این جلسات درباره اینکه شعار انتخاباتی آقای خاتمی چه باشد، بحث می‌شد. به تدریج در جلسات آقای حجاریان نقش برجسته‌تری را ایفا می‌کرد و به عنوان یک حلقه رابط میان این جمع و آقای خاتمی عمل می‌کرد. آقای حجاریان نتیجه بحث‌های ما درباره شعارهای انتخاباتی آقای خاتمی را به ایشان منتقل می‌کرد.

شعارهای آقای خاتمی در انتخابات ۷۶ تا چه حد برآیند دیدگاه‌هایی بود که از آن جلسات به ایشان منتقل شده بود؟ آیا آن

بحث‌ها تاثیری روی آقای خاتمی گذاشته بود؟

قطعاً. چون برخی از افرادی که در آن جلسات بودند اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی بودند. آقای حجاریان و بعضی از بچه‌های روزنامه سلام هم در آن جلسات شرکت داشتند و اکثر آنها در ستاد آقای خاتمی فعال شدند.

خود شما به ستاد انتخاباتی آقای خاتمی نرفتید؟

نه.

چرا؟

دلایل خاص خودم را داشتم که ضرورتی برای پرداختن به آنها نیست. ولی مهم این است که آن جمع در ستاد آقای خاتمی فعال شدند. آقای پورعزیزی که یکی از اعضای آن جلسات هم بود وقتی آقای خاتمی نامزد شد، سوال‌هایی که از مطبوعات و رسانه‌ها برای آقای خاتمی فرستاده می‌شد را برای چند نفر از جمله خود من می‌فرستاد تا مطالعه کنیم و پاسخی به آن سوالات بدهیم و این جواب‌ها به رؤیت آقای خاتمی می‌رسید و به عنوان پاسخ‌های ایشان به آن رسانه‌ها ارسال می‌شد. پس ایده‌های مطرح شده در این جلسات کاملاً در بحث‌های انتخاباتی وارد شده بود.

اما بعضی از افرادی که در سطوح مدیریتی با آقای خاتمی همکاری داشتند بعدها اعلام کردند که دوم خرداد ۷۶ و کاندیداتوری آقای خاتمی برآمده از یک حرکت اصلاح طلبانه نبود و این ایده‌ها بعداً به واسطه نتیجه انتخابات بر آقای خاتمی تحمیل شد وگرنه قصد اولیه از کاندیداتوری آقای خاتمی، صرفاً جابه‌جایی در قدرت بود. آنها از این منظر مدعی هستند که عده‌ای می‌خواستند ایده‌های خود را به اسم اصلاحات بر آقای خاتمی تحمیل کنند و اصلاً از ابتدا قرار نبوده که چنین مطالباتی مطرح شود و بنابراین مشکل نه از عملکرد آقای خاتمی بلکه از کسانی است که می‌خواستند آقای خاتمی به مطالبات خارج از توافق آنها عمل کند. شما این توصیف را رد می‌کنید؟

پاسخ‌های ما به سوالات رسانه‌ها در فضای تبلیغاتی به رؤیت آقای خاتمی می‌رسید و ایشان امضا می‌کرد بنابراین ایشان آن ایده‌ها را پذیرفته بود. وقتی ایشان آن ایده‌ها را در شعارهای انتخاباتی خود بر زبان می‌آورد، تلقی ما این بود که ایشان آنها را پذیرفته است که اقرار به لسان می‌کند. اما واقعیت این است که در آن زمان نه آقای خاتمی و نه ما این تصور را نداشتیم که در خصوص یک دولت اصلاح طلب که قرار است بر سرکار بیاید، صحبت می‌کنیم. اصلاً تصور این بود که چون فضای انتخاباتی همیشه محملی برای طرح دیدگاه‌هایی است که در شرایط دیگر، طرح آنها دشوار است، باید از این فرصت استفاده کرد و این مفاهیم دموکراتیک و جامعه مدنی و آزادی مطبوعات و انتخابات آزاد را بسط داد و به گوش نخبگان و مردم رساند. این جمله تقریباً بر سرزبان همه ما بود که «نهایتاً چهارمیلیون رای می‌آوریم» و می‌گفتیم که مبتنی بر این وزن اجتماعی، می‌توانیم بگوییم که نمی‌شود ما را نادیده گرفت و حذف کرد. ذهنیت ما این بود. کسی فکر نمی‌کرد که آقای خاتمی ۲۰ میلیون رأی می‌آورد. تشکیل دولت اصلاحات غیرمنتظره و دور از ذهن بود.

بالاخره یکسری از گروه‌ها مثل مجمع روحانیون مبارز و نیروهای خط امام و کارگزاران و بخشی از مدیران سیاسی تکنوکرات هم در آن انتخابات همراه آقای خاتمی بودند. میزان وامگیری و نسبت آقای خاتمی با اعضای آن حلقه‌ای که شما گفتید در مقایسه با این نیروها چقدر بود؟ آیا این حلقه یک زانده در میان این گروه‌ها بود که مثلاً از طریق آقای حجاریان به آقای خاتمی وصل می‌شد، یا ارتباط وثیق و محکمی با آقای خاتمی و گفتمان او داشت؟

این جلسات ضرورتاً وابسته به کاندیداتوری آقای خاتمی نبود و شاید از دو سال قبل از آن تشکیل شده بود، اما از یک جایی تصادفاً به بحث‌های انتخاباتی وصل شد و گره خورد. از آن زمان برخی دوستان مثل آقای حجاریان و امین‌زاده و عرب‌سرخی که با آقای خاتمی ارتباط بیشتری داشتند این حلقه را به ایشان متصل کردند. آقای خاتمی اما با حلقه‌ها و گروه‌های مختلفی ارتباط داشت.

بنابر تصور شما، آقای خاتمی به کدام بخش نزدیک تر بود؟

ارتباط آقای خاتمی با تمام این حلقه‌ها، غیرتشکیلاتی و غیرارگانیک بود و ایشان به جز مجمع روحانیون مبارز، عضو هیچ‌کدام از این گروه‌ها نبود. بنابراین آقای خاتمی همیشه هم می‌تواند بگوید که من با این حلقه‌ها ارتباط وثیق داشتم و هم می‌تواند بگوید که ارتباطی نداشتم. آقای خاتمی هم خود را نامزدی فراجنبی و غیرحزبی معرفی می‌کرد و شیوه عمل او هم به همین گونه بود. بنابراین نمی‌توان پاسخ دقیقی به سوال شما داد. شاید مزیت نامزد حزبی همین باشد که این اتفاقات رخ نمی‌دهد و فرد انتخاب شده به جمعی با شعارها و اصول و وعده‌های مشخص باید وفادار باشد و متعهد باشد. اما چون ما تاثیر مباحث جلساتمان را در آقای خاتمی به صورت جدی می‌دیدیم و مصاحبه‌های مکتوب آقای خاتمی توسط بعضی از اعضای همین جمع منتشر می‌شد، ما انعکاس دیدگاه‌های این جمع را در ایشان می‌دیدیم.

شعارهایی مثل جامعه مدنی و توسعه سیاسی، ساخته همان جلسات بود؟

بله، بحث آزادی مطبوعات و بحث آزادی احزاب در این جلسات به تفصیل مورد گفت‌وگو قرار گرفته و به آقای خاتمی منتقل می‌شد.

در این جلسات چه کسانی حضور داشتند؟

در آن جلسات مجموعه‌ای از فعالان سیاسی و روشنفکر بودند. هم آقای رضاقلی بود و هم آقای آرش نراقی، آقایان جواد کاشی، محسن سازگارا، گنجی، شمس الواعظین و آقای رضاتهرانی و هومن پناهنده و علیرضا علوی تبار و دکتر سلطانی از جمله این افراد بودند.

مکانیسم پیوستن افراد جدید به این جلسات چگونه بود؟ آیا جمع، کاملاً بسته بود؟

اگر قرار بود فرد جدیدی اضافه شود در جمع روی آن فرد بحث می‌شد و در صورت توافق از او دعوت می‌شد.

آیا بعد از دوم خرداد ۷۶، این جمع توانست ارتباط خودش را با آقای خاتمی و دستگاه اجرایی اصلاحات، حفظ و حتی محکم‌تر کند؟

این جمع بعد از دوم خرداد تا اواخر ۷۶ بود و به دلایلی از هم پاشیده شد.

چرا؟

اول به خاطر اختلاف‌نظرهایی که به وجود آمد. مثلاً این بحث مطرح شد که آیا روشنفکر می‌تواند حزب تشکیل بدهد یا نه.

اختلاف آقای سازگارا بود با آقای حجاریان؟

آقای سازگارا و شمس معتقد بودند که باید حزب روشنفکران دینی تشکیل دهیم اما در طرف مقابل عموماً مخالف بودند خصوصاً آقای گنجی و تهرانی مخالف این ایده بودند و تحلیلی هم داشتند.

نه، می‌گفتند که ایده تشکیل حزب روشنفکران از جای دیگری دیکته شده است.

از کجا؟

معتقد بودند که از طرف نهضت آزادی دیکته شده و بنابراین مخالفت می‌کردند.

اما بعدا همان جریان مخالف، هم جبهه مشارکت را تاسیس کرد (به جای حزب روشنفکران دینی) و هم روزنامه صبح امروز را (به جای روزنامه جامعه)؟

بله، روزنامه جامعه توسط اکثر این جمع بایکوت شده بود و با آن مصاحبه نمی‌کردند.

پس اختلاف بیشتر از آنکه مبنای اصلاحی و منطقی داشته باشد، علتی بود؟

ریشه رفتارهای افراد و اختلافات یا "معرفتی" یا "خصلتی" یا "منفعتی" است اما ریشه بسیاری از اختلافات میان اصلاح طلبان و دموکراسی خواهان از گذشته تا امروز ناشی از سوئی تفاهم بوده است. در عین حال اختلاف‌های مورد بحث به مبنای تحلیلی و نگرش سیاسی افراد برمی‌گشت. علاوه بر این، دوم خرداد رخ داده بود و یکی از موجبات تشکیل آن جلسات هم، تلاش برای بازگشایی فضای سیاسی بود که حالا به آن رسیده بودیم. بنابراین بسیاری از ضرورت‌های تشکیل آن جلسات از بین رفته بود و جلسات تعطیل شد. برخی از افراد وارد کار اجرایی شدند و عده‌ای هم وارد کار مطبوعاتی شدند و عملاً هم امکان ادامه آن جلسات نبود.

آیا این ایده وجود نداشت که لازم است حلقه‌ای از افراد صاحب ایده و برنامه‌ریز و استراتژیست از آن جمع در اطراف آقای خاتمی حضور داشته باشند؟

متأسفانه جلسات، مدتی بعد از دوم خرداد ۷۶، تعطیل شد و ارتباط آن جمع با آقای خاتمی به صورتی که قبلاً وجود داشت، از بین رفت. افرادی که پست گرفتند به اقتضای پستی که داشتند با آقای خاتمی در ارتباط بودند ولی آنهایی که پست نداشتند ارتباطشان با آقای خاتمی کاملاً قطع شد. من البته خودم از قبل از دوم خرداد پروژه‌ای تحقیقی در موسسه تنظیم و نشر آثار امام داشتم که یکی از مشاوران علمی این پروژه آقای خاتمی بود در کنار آقای آقاجری و حجتی‌کرمانی و آیینی‌وندو چند نفر دیگر.

آیا از یک جایی به بعد این احساس در شما ایجاد شد که میان تصور شما از اصلاحات با آن چیزی که به نام اصلاحات از طریق دستگاه اجرایی دنبال می‌شود، تفاوت و فاصله‌ای وجود دارد؟

اوایل من این تصور را به هیچ وجه نداشتم که میان درک ما و درک مجموعه اصلاح طلبان در قدرت اختلاف زیادی وجود داشته باشد. اول گمان می‌کردم که اختلاف درک میان کسانی است که در نحله‌های مختلف عقیدتی و ایدئولوژیک قرار دارند. اما به تدریج پیغام‌هایی می‌آمد که نشانه تفاوت برداشت‌ها از اصلاحات بود.

مثلاً چه پیغام‌هایی می‌آمد؟

مثلاً آقای عبدالله نوری که مدیرمسئول روزنامه خرداد بود جلساتی با آقای خاتمی داشت و گاهی آقای خاتمی برخی از انتقادات را به صورت مشخص و با ذکر نام از طریق ایشان منتقل می‌کرد. در اینجا بود که من متوجه برخی از تفاوت نظرها شدم.

مثلاً چه تفاوت نظرهایی وجود داشت؟

آقای خاتمی معتقد بودند که ما دچار تندروی هستیم. {...} در حالی که واقعاً نوشته‌های من چنین سیاقی نداشت. به هر حال مشخص بود که آقای خاتمی از این مثنی ما راضی نیست.

شما دیگر آقای خاتمی را نمی‌دیدید؟

نه، نمی‌دیدم.

آیا انتقادات دیگری هم از شما می‌شد که نشانه همین تفاوت درک از اصلاحات باشد؟

بله، یک بار هم در ماجرای دادگاه آقای نوری، چند نفر از نمایندگان گروه‌های اصلاح طلب نزد آقای نوری آمدند و خود من هم در آنجا حضور داشتم؛ آنها به آقای نوری انتقاد می‌کردند که دفاعیات شما تندروانه است و مشخصاً به آقای نوری می‌گفتند که شما نباید تحت تاثیر امثال فلانی قرار بگیرید. به من اشاره می‌کردند و می‌گفتند که وقتی اینها (باقی و گنجی) به شما در نوشتن دفاعیات مشورت دهند، شما را از نظام دور می‌کنند. در آنجا آقای نوری جواب‌هایی داد که آنها فهمیدند آقای نوری خیلی جلوتر از ماست. این هم یکی از نقاط عطفی بود که من متوجه شدم میان درک ما از اصلاحات با درک برخی از دوستان و نمایندگان اصلاح طلبان تفاوت وجود دارد.

با علم به این تفاوت آیا به قدم بعدی هم فکر می‌کردید؟ دور دوم انتخابات ریاست جمهوری در راه بود. آیا موافق ادامه مسیر با همان شکل بودید؟

ما که به زندان رفتیم و ارتباط‌های ما با بیرون قطع بود.

اما یادم هست که شما دور دوم هم از آقای خاتمی دفاع کردید. چه تحلیلی داشتید در آن زمان؟

من و آقای گنجی و آقای شمس در یک ساختمان جداگانه‌ای در زندان ایزوله شده بودیم. ما بحث‌های زیادی کردیم و جمع‌بندی هر سه نفر ما هم این بود که آقای خاتمی بهتر است که نیاید. می‌گفتم تجربه این چهارسال نشان می‌دهد که آقای خاتمی اگر دور بعدی کاندیدا نشود بهتر است. اما دوستان از طریق خانواده پیغام می‌دادند و ترغیب می‌کردند که از آقای خاتمی حمایت کنید و می‌گفتند که موقعیت حساس است و رأی آقای خاتمی خیلی تعیین‌کننده است. شرایط خیلی حساس و مخاطره‌آمیزی برای ما تعریف می‌شد. ما هم به این نتیجه رسیدیم که به‌رغم جمع‌بندی قبلی‌مان از آقای خاتمی اعلام حمایت کنیم.

اما آقای خاتمی که رای آورد گویا پاسخ مناسبی به این حمایت نداد. خبرنگاران که پس از پیروزی به ایشان هجوم آوردند پرسیدند که در این دور برای زندانیان سیاسی چه می‌کنید و آقای خاتمی هم گفت که آنها حتما جرمی مرتکب شده‌اند که در زندان هستند. آیا این صحبت به گوش شما رسید؟

بله ما داشتیم تلویزیون را نگاه می‌کردیم که یک باره این جمله را از آقای خاتمی شنیدیم و یک مقدار هم شوکه شدیم. واقعا هم در شرایط سختی نامه حمایت خود از خاتمی را بیرون دادیم. ما احتمال می‌دادیم که برای جلوگیری از حمایت مان از آقای خاتمی، شاید ما سه نفر را از هم جدا کنند. برای همین من از آقای گنجی و شمس خواستم که یک برگه سفید را امضا کنند تا اگر ما را از هم جدا کردند، من آن بیانیه را بنویسم و بیرون بفرستم. آنها هم یک برگه سفید را امضا کردند و به من دادند. پیش‌بینی ما محقق شد و ما را از هم جدا کردند. هر یک از آن دو را به سلول‌های انفرادی جداگانه بردند و من هم به صورت تنها در همان جای قبلی بودم. من هم آن بیانیه را البته براساس محورهایی که روی آن با هم توافق کرده بودیم نوشتم و بیرون دادم. اما شاید آقای خاتمی خودش احساس می‌کرد که نیازی به این حمایت‌ها نداشته یا آن حمایت تأثیری نداشته که آن موضع را گرفت. من صحبت‌های ایشان را از تلویزیون شنیدم که درباره زندانیان سیاسی گفت که آنها حتما جرمی مرتکب شده‌اند که بازداشت شده‌اند.

چه احساسی داشتید؟

بالاخره آدم متعجب می‌شود اما واقعا ما وقتی شعار آزادی بیان می‌دادیم این حق را برای آقای خاتمی هم قائل بودیم که آزاد باشد آنچه اعتقاد دارد را بیان کند و ما هم نباید ناراحت شویم.

آیا فکر می‌کردید که آقای خاتمی عدول کرده از شعارهایش یا شما توقع زیاد دارید و بار اضافه بر دوش ایشان می‌گذارید؟ حالا به این جزئیات نپردازیم بهتر است. الان ممکن است مفهوم انتخاباتی و سیاسی پیدا کند بماند برای زمانی که به عنوان ماجرای تاریخی گفته شود.

آیا در زندان که بودید، تماسی هم از طرف رئیس‌جمهور آقای خاتمی با خانواده شما صورت نمی‌گرفت؟

نه، تماسی وجود نداشت. البته در جامعه این تصور وجود داشت که کل جبهه اصلاحات پشت سرماست و دولت و مجلس حامی ما است. اما واقعیت این بود که افراد انگشت شماری از میان اصلاح‌طلبان بودند که به‌طور منظم و پی‌درپی با خانواده ما تماس داشتند.

یعنی روسای قوا و مقامات اصلاح‌طلب حمایتی نمی‌کردند؟

فقط آقای کروبی که رئیس مجلس بودند، هفتگی یا ماهانه با خانواده تماس می‌گرفتند و احوال ما را می‌پرسیدند. از خانواده ما هم دعوت کرده بودند دو بار که به مجلس بروند.

آیا رابطه قدیمی و دوستی و خانوادگی هم با آقای کروبی و خاتمی از قدیم شما داشتید؟

رابطه خانوادگی که نداشتیم. با آقای خاتمی دوستی و ارتباطی داشتیم اما با آقای کروبی برعکس، سابقه دوستی که نداشتیم هیچ، سابقه برخورد هم داشتیم و یک بار در نشریه پیام‌هاجر در مورد اعدام‌های سال ۶۷ بحثی بین ما در گرفته بود. اما وقتی در زندان بودیم آقای کروبی تنها مسوولی بود که مستمرا تماس می‌گرفت و دلجویی می‌کرد.

شما به خاطر موضوعی با هزینه و زندان مواجه شدید که می‌رفت نا اصلاحات و آقای خاتمی را زمینگیر کند. نوع مواجهه رئیس دولت با هزینه‌هایی که شما می‌دادید چگونه بود؟ حمایتی در کار نبود؟ آیا با خانواده شما در تماس بودند و به آنها امیدواری می‌دادند؟

من شخصا انتظاری نداشتیم و حتی پیش از بازداشت در گفت‌وگو با خبرنگار تلویزیون اتریش و در پاسخ به این سوال که چه انتظاری از اصلاح‌طلبان و آقای خاتمی دارید، گفتم که من هیچ انتظاری نه از آقای خاتمی که از خانواده و پدر و همسر و فرزندانم هم ندارم. گفت چرا. گفتم برای اینکه فردی که به زندان می‌رود اگر انتظار حمایت دیگران را داشته باشد وقتی این انتظارات برآورده نشود، می‌برد.

واقعا هیچ انتظاری نداشتید در دل خودتان؟

من نمی‌توانستم انتظاری داشته باشم چون در غیر این صورت آدم کم می‌آورد. من به خانواده‌ام گفتم که اگر شما یک سال هم به سراغ من نیاید ایرادی ندارد و اگر بیاید از سر لطف است نه وظیفه.

یعنی شرایط آنقدر سخت بود که شما باید خودتان را برای عدم حمایت آماده می‌کردید.

نه، این یک مساله اعتقادی برای من بود. خبرنگار تلویزیون اتریش از من پرسید که شما پس به امید چه کسی این راه را رفتید و آیا به جایی امید داشتید؟ که من گفتم بله، امید داشتم. گفت به کجا. گفتم به خدا.

اما به لحاظ پراتیک سیاسی، برخورد شما و امثال شما برخورد با حرکت اصلاحات بود. نمی‌شد از کنار این مساله به راحتی گذشت. بنابراین اصلا در اینجا باید انتظار حمایت داشت و حمایت یک وظیفه است. عبور جناح مقابل از روی شما، در حقیقت برخورد و مواجهه آنها با حرکت اصلاحات و آقای خاتمی بود.

من از منظر شخصی برای خودم حل کرده بودم که اصلا نباید امید و اتکایی به هیچ‌کس به جز خدا داشت. چون اگر این انتظارات را داشته باشید و برآورده نشود، کم می‌آورد و می‌برید. اما از منظری دیگر و از نگاه کسی که بیرون است، باید به نظر من حمایت شود. من اصلا معتقد بودم که جلوی یکسری رفتارهای نادرست را یکجا باید گرفت و ایستاد و هر هزینه‌ای هم که لازم است را پرداخت کرد؛ چون اگر نایستید، نتیجه‌اش همین می‌شود که می‌بینید به صورت زنجیره وار، وادار به عقب‌نشینی می‌شوند و بعد از ۸ سال اصلاحات شما برمی‌گردید به دوره قبل از آقای هاشمی. وقتی روزنامه‌ها بسته شد یا یکسری افراد بازداشت شدند باید محکم می‌ایستادند و در چارچوب قانون از آنها دفاع حقوقی صورت می‌گرفت و بر سر روش و اصول، محکم می‌ایستادند. من انتظار حمایت نداشتیم اما انتظار اینکه کم‌لطفی و بی‌انصافی هم بشود نداشتیم؛ مثلا انتظار نداشتیم که از درون اصلاح‌طلبان یک هم‌صدایی با مخالفان اصلاحات صورت بگیرد.

آیا منظورتان نامه‌ای است که آقای پورمحمدی در دادگاه به نفل از آقای خاتمی و علیه شما قرائت کرد؟

نمی‌خواهم به این موضوع بپردازم. اواخر دولت اصلاحات مد شده بود که بسیاری از افراد که از قضا امروز خیلی آتشین از خاتمی دفاع می‌کنند خودشان را از دولت اصلاحات جدا کنند و همه از محافظه‌کاری و انفعال انتقاد می‌کردند اما من همان موقع هم حاضر نشدم انتقادی از آقای خاتمی بکنم و این نکته را که شما پرسیدید نه آن زمان و نه تاکنون بازگو نکردم و به آن نپرداختم. صدها مطلب و خبر و واقعیت تاریخی هست که شاید گفتن آنها مفید هم باشد اما مفسده‌هایی هم دارد و برخی سوءاستفاده می‌کنند بنابراین من ترجیح می‌دهم که به دلیل همین سوءاستفاده‌ها از سوی جریان مقابل، از بازگو کردن آنها پرهیز کنم. شما هدف‌تان از طرح این واقعیت‌ها، تعالی اصلاح‌طلبی است اما طرف مقابل با هدف ویران کردن حرکت اصلاح‌طلبی از این ماجرا استفاده می‌کند و باید این را در نظر داشت. من در مقاله‌ای هم نوشتم که امروز وقتی شما انتقاد از خود می‌کنید، دو گروه از آن استقبال می‌کنند. اول دسته‌ای از اپوزیسیون رادیکال که با اصلاح‌طلبان نیز مخالف هستند و دوم گروهی از جریان‌های داخلی که مخالف آزادی و دموکراسی هستند.

حال از این بحث اگر خارج شویم به نظر شما علت شکست اصلاحات و زمینگیر شدن آن، خارج از کارشکنی طرف مقابل، چه بوده است؟ آیا دلیل اصلی نداشتن تعریف مشخص از اصلاحات بوده یا نداشتن برنامه و نقشه راه و مشاوران برنامه‌ریز. مجموعه‌ای از عوامل باعث زمین‌گیر شدن اصلاحات شد. یک دلیل اصلی این بود که جنبش اصلاحات، رهبری نداشت. پس از یک طرف مزیت بود و به پویایی و تکثر می‌انجامید و از طرف دیگر یک عیب و نقصان بود و باعث می‌شد که جریان اصلاحات نمی‌توانست یک مسیر مشخص را با یک انسجام و هماهنگی طی کند. آقای خاتمی هم خودش را رئیس‌جمهور می‌دانست نه رهبر اصلاحات.

چرا آقای خاتمی نمی‌خواست رهبر جنبش اصلاحات باشد؟

به هر حال، کسی که می‌خواهد رهبر جنبش اصلاحات باشد باید آماده خیلی از هزینه دادن‌ها باشد. آقای خاتمی چنین تعریفی از خودش نداشت. وقتی شما هدایت‌گر و رهبر جریان اصلاحات باشید مجبورید که یک جاهایی بایستید و هزینه بدهید و شاید کار به جای باریک هم بکشد. علاوه بر این اگر ایشان رهبر اصلاحات می‌شد، سطح توقعات از ایشان هم بالاتر می‌رفت. اما علاوه بر این، تفاوت برداشت‌هایی هم وجود داشت که به زمینگیر شدن اصلاحات کمک کرد. بعضی از دوستان اصلاح‌طلب، برخی رفتارها و روش‌ها را تندروی و آوانگاریسم می‌دانستند و جالب است که همان‌هایی که ما را متهم به تندروی می‌کردند، بعدا خودشان با همان انگ تندروی حذف شدند. این نشان می‌دهد که یک جریانی می‌خواهد از این تقسیم‌بندی‌ها در میان اصلاح‌طلبان در جهت حذف همه آنها استفاده کند. اینگونه نیست که اگر شما بگویید من کندرو هستم و فلانی تندرو، نتیجه آن شود که تندرو حذف شود و کندرو بماند. روز بعد کندروها هم به اتهام تندروی حذف خواهند شد. در حالی که تندرو اصلی، اصلاح‌طلبان نبودند بلکه جریان ضداصلاحات بود. آنهایی تندروی کردند که اقدامات حذفی و خشونت‌آمیز انجام دادند نه ما که درباره آن اقدامات نوشتیم و خبرسانی کردیم. منتها ما شدیم تندرو ولی دیدیم که همان دوستانی که ما را متهم به تندروی می‌کردند، بعدا خودشان متهم به تندروی شدند. این نشان می‌دهد که اصلا تقسیم‌بندی تندرو و کندرو، اقدام اشتباهی در میان اصلاح‌طلبان بود. همچنین بعضی از دوستان اصلاح‌طلب به اشتباه، مدام می‌گفتند که ما می‌خواهیم اصلاحات را بدون هزینه پیش ببریم. این «اصلاحات بدون هزینه» پاشنه آشیل اصلاح‌طلبان شد.

آیا تصور شما از اصلاحات به مرور بعد از دوم خرداد تغییر نکرد؟ یعنی مثلا آیا شما هم اول فکر نمی‌کردید که اصلاحات بدون هزینه باید پیش برود؟

من از اول این برداشت را داشتم که ایده‌آل این است که اصلاحات بدون هزینه و با گفت‌وگو و تعامل و کاهش سوءظن‌ها پیش برود. برخی‌ها فکر می‌کردند که پدیده اصلاحات در ایران می‌خواهد شرایط ایران را گورباچفی بکند. ایده‌آل ما این بود که به طرف مقابل بفهمانیم که این تصویر نادرست است و اصلاحات می‌خواهد بدون هزینه پیش برود مثل آنچه که در ژاپن می‌جی، اتفاق افتاد. منتها از آن طرف می‌دانستیم که این ایده‌آل، شاید عملی نباشد. چون به هر حال یک منافع وجود دارد. رانت و پول نفت واقعیت‌هایی هستند که شاید دیده نشوند. بسیاری

از کسانی که قدرت را در دست دارند ثروت بادآورده‌ای را در اختیار دارند که شاید حاضر نباشند به راحتی آن را از دست بدهند. تمام کسانی که از این موقعیت‌های خاص برخوردارند، مقاومت می‌کنند در برابر اصلاحات. بنابراین طبیعی است که در نتیجه مقاومت آنها اتفاقاتی بیفتد و شما باید آماده هزینه دادن در این مسیر باشید. ایده‌آل ما با آنچه که در عمل اتفاق می‌افتاد شاید ضرورتاً تناسبی نداشت و خیلی از دوستان به این مساله، بی‌توجه بودند. البته من قبول دارم که برخی از دوستان هم به نوعی رفتار می‌کردند که سوءظن‌های طرف مقابل را برمی‌انگیخت و باعث می‌شد که هزینه بیشتری به جریان اصلاحات تحمیل شود. من در روزنامه جامعه هم ستون‌نویس بودم و هم مشاور سردبیر و نظارتی هم بر مطالب داشتم. از ۲ ماه قبل از راه‌اندازی روزنامه من پایه‌های آقای شمس هر روز حضور داشتم و شب‌ها دیروقت ایشان را به خانه می‌رساندم و بعد به خانه می‌آمدم. با این حال برخی انتقادات را داشتم که یک‌بار هم نامه‌ای خطاب به آقای شمس در انتقاد از روش روزنامه نوشتم که ایشان هم نامه من را با عنوان «سخن صریح با سردبیر» در روزنامه چاپ کرد. انتقاد من این بود که بعضی از مصاحبه‌ها و برخی از مطالب و دیدگاه‌هایی که در روزنامه منعکس می‌شود، سوءظن نسبت به جریان اصلاح‌طلبی را تشدید می‌کند و هزینه‌ها را افزایش می‌دهد.

معتمد بودید که باید مطالب و انتشار دیدگاه‌ها، مدیریت و مهندسی می‌شد؟

بالاخره باید با درایت بیشتری عمل می‌شد. واقعیت این است که واقع‌بینی در میان نیروهای اصلاح‌طلب کم بود. مثلاً وقتی که روزنامه جامعه تیراژ بالایی پیدا کرد یکی از دوستان می‌گفت که روزنامه جامعه را با توپ هم نمی‌شود تکان داد. من در یک جلسه که آقای مهاجرانی هم حضور داشت و در جلسه دیگری که با حضور دکتر سروش در روزنامه تشکیل شد گفتم این دوستانی که می‌گویند روزنامه ۲۵۰ هزار تیراژی را با توپ هم نمی‌شود تکان داد، واقع بین نیستند. مثال هم زدم (و گفتم آیت الله منتظری ۸۰۰ شاگرد داشتند که مجتهد یا قریب الجتهاد بودند با اینحال وقتی حسینی محل تدریس ایشان را بستند آقای منتظری می‌گفتند که اینها اشتباه کردند و نیازی به بسیج این همه نیرو و هزینه نبود اگر آنها یک پاسبان دم در حسینی می‌گذاشتند هیچ کس پای درس ما نمی‌آمد و آنها به مطلوب خود می‌رسیدند بدون این همه هزینه و سروصدا. این نشان می‌دهد شیخ سالخورده‌ای که در گوشه قم نشسته و آن سوابق منحصر به فرد و مرجعیت و شاگردان را هم دارد اما واقع بین تر از ماست) من گفتم که دوستان ما نباید اینقدر ساده‌اندیش باشند و بگویند که روزنامه جامعه را نمی‌شود تکان داد. بعد هم دیدند که یک مامور آمد دم در روزنامه و یک برگه کاغذ داد و روزنامه توقیف شد. بنابراین عدم واقع‌بینی‌ها و دستکم گرفتن طرف مقابل هم از عوامل شکست اصلاحات بود. رأی بیست میلیونی آقای خاتمی تصوری را ایجاد کرد و دیگر کسی توجه نکرد که آن رای یک رای توده‌وار بوده است.

یعنی این غافلگیری هشت سال ادامه پیدا کرد؟

نه، از طرف دیگر، کسانی هم وجود نداشتند که پشت سر این نهادها بایستند و نگذارند که با آنها برخورد شود. دولت باید می‌ایستاد. آقای بورقانی هم در این زمینه به خوبی ایستاد و وظیفه‌اش را انجام داد اما در نتیجه همین ایستادن، تحت فشارهایی قرار گرفت و مجبور شد که از وزارت ارشاد کناره‌گیری کند، چون از سوی مقامات بالاتر دولت از او حمایت نمی‌شد. مجموعه این عوامل، اصلاحات را به آن فرجام رساند.

بعد از تجربه اصلاحات و چهارسال دوری از قدرت، آقای خاتمی اقدامی را انجام دادند که به نظر می‌رسد اقدام خوبی هم بود و آن برگزاری جلساتی برای تبیین مفهوم اصلاحات بود تا اگر کسی به اشتباه سوار قطار اصلاحات شده پایین بیاید و مطالبات از آقای خاتمی، واقع‌بینانه و مبتنی بر تفسیر خود ایشان از اصلاحات باشد. البته به نظر می‌رسد که جمع‌بندی‌های انجام شده طی این جلسات بسیار کلی و شعاری بود اگر چه تاکید می‌شد که می‌خواهند به اصول موضوع و جزئی و نه به اصول کلی بپردازند. حال اما تحلیل خود شما از این جلسات و دیدگاه‌های طرح شده از سوی آقای خاتمی در تبیین مفهوم اصلاحات چگونه بود؟ آیا این توضیحات برای عبور از اشتباهات عصر اصلاحات، کامل بود و رافع بدفهمی‌ها و سوءتفاهم‌ها بود؟

یک دامی را مخالفان اصلاحات برای ما پهن کرده‌اند و مدام می‌گویند که معلوم نیست منظور از اصلاحات چیست و این یک چماقی شد که در نتیجه اصلاح‌طلبان فکر کردند باید بنشینند و معضلی به نام مفهوم اصلاحات را حل کنند. حال آنکه به نظر من، این دام را طرف مقابل پهن کرده بود وگرنه مفهوم کلی اصلاحات روشن بوده و هست. این اصلاحات که مفهومی اختراعی و صرفاً مرتبط با بعداز دوم خرداد و شرایط ایران نبوده است، بلکه ادبیاتی است که برای چند دهه، فیلسوفان و جامعه‌شناسان سیاست روی آن بحث کردند و فهمی کلی از آن وجود دارد مشکل اصلاحات که این نبوده است! همه معنی کلی آن را می‌دانسته‌اند و تفاوت آن با انقلاب و کودتا مشخص بوده است. وقتی آقای خاتمی می‌خواهد درباره مفهوم اصلاحات صحبت کند باید روشن کند که در مقام رهبر جنبش اصلاحات دارد این کار را انجام می‌دهد یا در مقام یک نظریه‌پرداز.

یعنی می‌خواهید بگویید که ایشان در هر کدام از این مقام‌ها که خود را قرار می‌دهد باید بقیه رفتارهایش هم متناسب با همان جایگاه باشد.

بله، اگر قرار است ایشان خود را در مقام رهبر اصلاحات تعریف کند، اول باید با یک مکانیسم معقولی به رهبری اصلاحات برگزیده شوند و بعد این کار را انجام دهند. این کار، یک کار فردی هم نیست و باید به صورت جمعی صورت بگیرد و اگر قرار باشد شما رهبری اصلاحات را برعهده بگیرید این جمع نیز نمی‌تواند یک جمع محدودی باشد. اما اگر به عنوان یک نظریه‌پرداز این کار انجام شده که بحث دیگری است و اتفاقاً به نظر من ایشان صلاحیت این کار را دارند و در میان روحانیون اصلاح‌طلب، چهره روشن و پرمطالعه‌ای هستند و با اندیشه‌های فلسفی جدید آشنايند. حسن ایشان این است که به دلیل حضور در مناصب اجرایی تجربه‌هایی هم دارد که می‌تواند خودش یک منبع دانش باشد.

اما این نقد را هم برخی دارند که آقای خاتمی در مقام نظریه‌پرداز در مواجهه با موضوعاتی مثل غرب و سکولاریسم و غیره، به نوعی سخن دقیق و روشن و فلسفی نمی‌زنند. معلوم نیست که مثلاً گرایش‌های فکری ایشان، سمت‌وسوی فرویدی دارد یا سروشی؟

من گفتم که آقای خاتمی صلاحیت بحث در مقام نظریه‌پرداز را دارد. ولی شاید ایشان به عنوان یک نظریه‌پرداز شفاف عمل کند و حرف بزند یا غیرشفاف. این یک بحث دیگر است. شاید ایشان به دلیل برخی ملاحظات سیاسی، نظریه‌های شفافی ارائه ندهد که قابل بحث هم هست ولی موضوع دیگری است.

باز هم برگردیم به عقب. شما بعد از آنکه احساس کردید مشی اصلاح‌طلبی با آن روش‌ها و رفتارها دچار نقصان‌هایی است و شاید به نتیجه نرسد آیا به راه‌های بدیل و تقویت آن هم فکر می‌کردید یا نه؟

من در زندان بودم که به این فکر افتادم و شروع به جمع بندی عملکرد خود و اصلاح‌طلبان کردم. زندان فرصت وسیعی برای اندیشیدن و عمیق شدن را در اختیار من می‌گذاشت. در آنجا به یک جمع‌بندی تازه رسیدم که نفی گذشته نبود بلکه می‌توانست به رفتارهای گذشته ما تکامل ببخشد.

احساس کردم که در دوران اصلاحات ما دچار نخبه‌گرایی و دوری از حوزه اجتماعی شدیم. عده‌ای با طرح شعار نان می‌خواستند در برابر شعار آزادی بایستند و من به این مساله فکر کردم که چرا باید عده‌ای به ناحق در خلأ حضور اصلاح‌طلبان در حوزه اجتماعی بیایند و این فضا را به نفع خود پر کنند. کسانی به مرور داشتند سخنگوی ناراضی‌های اجتماعی و اقتصادی مردم می‌شدند که خودشان علت این نابسامانی بودند. اصلاح‌طلبان به این طریق، ایزوله شدند و نتیجه‌اش را دیدیم. من فکر کردم که باید رفت و در حوزه‌های اجتماعی کار کرد. یادم هست تازه آزاد شده بودم و دوستان به دیدن ما می‌آمدند. آقای دکتر طاهر موسوی نماینده مردم کرج، از من پرسید که حالا چه برنامه‌ای داری؟ گفتم که معتقدم باید بسیاری از کارهای سیاسی را تعطیل کرد و جنبش حقوق بشر راه انداخت. البته مقالات مربوط به قتل‌های زنجیره‌ای و مقاله اعدام و قصاص که منجر به محکومیت شد هم از جنس حقوق بشری بود ولی تمایزی که امروز میان کار سیاسی و حقوق بشری می‌گذارم رعایت نمی‌شد.

برخی‌ها گفتند که عمادالدین باقی بریده است و این حرف‌ها را می‌زند.

دوستانی که این حرف‌ها را می‌زدند سوءنیت نداشتند. در آن فضا، طرح این سخنان شاید غیرطبیعی بود. من به مرور توضیح دادم که جنبش حقوق بشرخواهی چه مزیتی بر جنبش دموکراسی‌خواهی دارد اما چون این ابهام برای برخی دوستان به وجود آمده بود من گمان کردم که با راه اندازی روزنامه «جمهوریت»، متعلق به آقای خرمی که شما نیز همکاران بودید، می‌توان بخشی از این سوءتفاهم‌ها را برطرف کرد. اعلام کردیم که روزنامه «جمهوریت» با یک مشی اجتماعی منتشر می‌شود و حوزه سیاست را هم می‌خواهد با این دیدگاه بکاود.

آیا واقعا اینطور نبود که شما در یک مسیر با بن‌بست مواجه شده بودید و حالا می‌خواستید از یک مسیر دیگری هدف خود را دنبال کنید؟

طبعاً این هم یک دلیل بود. طبیعی است که زمانی شما راهی را می‌روید و به بن‌بست می‌خورید و به فکر می‌افتید که گویا در صد سال گذشته همواره فعالان سیاسی و روشنفکران ما همین راه را رفته‌اند و به بن‌بست رسیده‌اند. حتماً دلیلی وجود داشته برای این ناکامی تاریخی و زندان فرصت خوبی برای مطالعه و فکر کردن درباره این مساله بود. من به این نتیجه رسیدم که مشکل این است که روشنفکران و نیروهای پیشرو ما همیشه از حوزه اجتماعی غفلت کرده‌اند و حوزه عمومی را با دست خودشان به مخالفان خود سپرده‌اند و پاشنه آشیل آنها هم همیشه همین بوده است. برای مثال روشنفکران مذهبی ما همه‌شان از مسجد بیرون آمدند اما به جرات می‌شود گفت که در بیست سال گذشته بسیاری از آنهاپایشان را در هیچ مسجدی نگذاشته‌اند مگر برای شرکت در مجلس ترحیم. حال آنکه مسجد یکی از همین حوزه‌های عمومی است و نباید از آن غفلت کرد و فاصله گرفت. مطالبات سیاسی نباید آنقدر عمده شود که دیگرانی بیایند و از تریبون اجتماع، نان را علیه آزادی فریاد بزنند. واقعا تا پیش از تجربه زندان، مهمترین مساله برای من زندانی سیاسی بود و وقتی آقای نوری بازداشت شد، انجمنی به نام دفاع از زندانیان سیاسی داشتیم راه اندازی می‌کردیم. اما وقتی من به زندان رفتم متوجه شدم که زندانیان سیاسی بخشی بسیار کوچک از صدوهفتاد هزار نفر زندانی در کشور هستند و این را جلوه‌ای از غفلت خودمان دانستم. من تا قبل از زندان به جامعه مدنی و آزادی خیلی فکر می‌کردم ولی بعد متوجه شدم که ما نگاهی تبعیض‌آمیز به حقوق بشر داشته‌ایم و از اعلامیه جهانی حقوق بشر که دارای سی ماده است و این سی ماده هم واجد ۴۲ حق بشری است، ما فقط به دواصل چسبیده‌ایم و بقیه را فراموش کرده‌ایم. احساس کردم که این غفلت از دلایل ناکامی تاریخی اصلاحات در ایران است. من سیاست را تعطیل نکردم بلکه به گمانم نگاهم را توسعه دادم. اولویت دادن حقوق بشر بر دموکراسی یعنی ریشه‌ای‌تر دیدن اصلاحات. برای مثال ما ۱۷ میلیون دانش‌آموز در کشور داریم و در این حوزه، حقوقی ضایع می‌شود که ما کاملاً به آن بی‌توجهیم. اما وقتی این مطالبات مطرح می‌شد چون از غلظت سیاسی برخوردار نبود، عده‌ای تصور می‌کردند که ما دچار انفعال شده‌ایم. وقتی انجمن دفاع از حقوق زندانیان راه اندازی شد خیلی‌ها فکر می‌کردند که این انجمن در جهت غیرسیاسی کردن فضا و تئوریزه کردن انفعال و ایجاد انحراف در حرکت اصلاحات شکل گرفته است. سوءظن‌ها زیاد شد و حتی بعضی‌ها می‌گفتند که این جریان، یک جریان حکومتی است.

چون شما بحث تعامل و گفت‌وگو با مقامات را مطرح می‌کردید.

بله. به همین دلیل متهم به سازش‌کاری می‌شدیم در حالی که فلسفه وجودیو تعریف ان، جی، اُ ها همین بود.

ولی آیا طرف مقابل در حکومت هم با آن سابقه‌ای که از شما داشت می‌پذیرفت که شما به گفت‌وگو و تعامل روی آورده‌اید و حاضر به تعامل با شخصی همچون شما بود؟

مسلماً از آن طرف هم احساس خطر شد و گفتند که اینها می‌خواهند از مسیر دیگری وارد شوند. به همین دلیل در حالی که از یکسو متهم به سازشکاری می‌شدیم از سوی دیگر شدیدترین برخوردها از جمله زندانی شدن آنهم با رفتارها و شرایط سخت از طرف حکومت صورت گرفت. ولی اصلاح‌طلبان بعد از انتخابات تیرماه ۸۴ بود که یک‌بار از خواب غفلت بیدار شدند و متوجه بی‌توجهی خود به حوزه اجتماعی شدند. یادم هست در کنگره مجاهدین انقلاب پس از سوم تیرماه مطرح شد که یکی از اشکالات ما نخبه‌گرایانه بودن شعارها و بی‌توجهی به حوزه‌های اجتماعی بوده است. همان زمان نماینده سازمان مجاهدین انقلاب در دماوند گفته بود که این انتقادات را در دو ساله اخیر باقی هم مطرح می‌کرد ولی مورد اتهام قرار می‌گرفت. گمان می‌کنم که دوستان هم بعد از سوم تیر ۸۴ به همین جمع بندی رسیدند.

خیلی‌ها فکر می‌کردند که خروج اصلاح‌طلبان از قدرت در سال ۸۴ و دوری آنها از قدرت محملی خواهد شد برای باروری یک اصلاحات جدی و برنامه‌ریزی شده در دوره آینده. گمان می‌کردند که در آن مدت آنها مجبور خواهند شد که به یک تعیین تکلیف با خود بپردازند و رابطه‌شان با بدنه اجتماعی را ترمیم کنند. اما امروز که چهار سال از آن زمان گذشته است. آیا به نظر شما ما در موقعیت مناسب‌تری قرار داریم و بسیاری از اشکالات رفع شده است یا که نه، اصلاً به عقب بازگشته‌ایم؟

به هر حال واقع‌بینی اصلاح‌طلبان نسبت به آن زمان خیلی بیشتر شده و این یک موفقیت است که بسیاری از تصورات ذهنی زوده شده است. اما از طرف دیگر برخی اتفاقات نشان می‌دهد که هنوز احساس خطر آنها از بعضی اتفاقات جدی نیست. مثلاً اصلاح‌طلبان می‌توانستند از دو سال قبل رایزنی‌هایی را شروع کنند که روی نامزدی غیراختلافی توافق کنند اما این کار را نکردند.

حال اصل نگاه شما نسبت به انتخابات آینده چگونه است؟ آیا موافق حضور در انتخابات هستید و اگر موافقید نظراتان بیشتر معطوف به کدام کاندیدای اصلاح‌طلب است؟

اول باید درباره اصل انتخابات صحبت کرد. من واقعا در حال تأمل هستم که اگر انتخابات آزاد نباشد، شرکت کردن در آن چه فایده‌ای می‌تواند داشته باشد یا اینکه چگونه باید در این انتخابات شرکت کرد. به نظر من اصلاح‌طلبان البته باید به این مساله نیز توجه کنند که پس از عملکرد چهارساله این دولت و با سقوط شدید قیمت نفت و تحریم‌های گسترده و فزاینده و عدم سرمایه‌گذاری خارجی در کشور اصلاً آیا پذیرفتن مسوولیت دولت آینده مطلوب هست یا نه. باید بدانند که یک دامی را تحویل می‌گیرند که شاید فاتحه اصلاح‌طلبی را بخواند. اصلاح‌طلبان بدون پول نفت می‌توانند موفق باشند به شرط آن که در روابط بین‌الملل شرایط معقولی حاکم شود و امنیت داخلی وجود داشته باشد تا سرمایه‌گذاری خارجی صورت بگیرد. مخالفان اصلاحات هم چنین امکانی را در اختیار اصلاح‌طلبان نخواهند گذاشت.

اگر از این بحث بگذریم و شما به این جمع بندی رسیده باشید که در انتخابات شرکت کنید و به یک کاندیدا رای بدهید به چه کسی رای خواهید داد؟

قبلاً در مقالات مفصلی توضیح داده ام که تفاوتی میان فعال حقوق بشر و فعال سیاسی وجود دارد خودم باید این تئوری را رعایت کنم.

اما فعلاً که دیگر در انجمن دفاع نیستید؟

ولی هنوز از فعال حقوق بشر بودن هم استعفا نداده ام و نباید در انتخابات به شکل مصداقی درگیری حمایت از یک کاندیدا بشوم از دید شخصی من هم آقای موسوی و هم آقای خاتمی و هم آقای کروبی و بسیاری دیگر از شخصیت‌های جامعه مدنی و جامعه سیاسی در درجه اول جزو سرمایه‌های کشور و در درجه دوم سرمایه‌های اصلاحات هستند و خودشان بیش از دیگران مسئول حفظ آن هستند. آن هر سه اصلاح‌طلب اند و نباید هیچ کدام را تخریب و تضعیف کرد چون تضعیف هر یک از آنها به تضعیف حرکت اصلاح‌طلبی منجر می‌شود. اما آقای کروبی یا موسوی یا خاتمی با توضیحاتی که دادم به نظر من در انتخابات آینده نباید بیایند مگر اینکه برای سرمایه‌گذاری خارجی در شرایطی که پول نفتی وجود ندارد، چک سفید بگیرند. وگرنه در شرایطی که نه پول نفت باشد و نه امنیت داخلی و نه سرمایه‌گذاری خارجی، آمدن اصلاح‌طلبان به معنی نابودی آنهاست. بنابراین اصلاً در بحث آمدن یا نیامدن بیش از این باید تأمل کرد.

اما اگر بخواهید از میان این سه نفر یک گزینه را انتخاب کنید، انتخابتان چه خواهد بود؟

به نظر من آقای خاتمی تجربه هشت ساله خود را پس داده است. آقای موسوی هم طی بیست ساله گذشته در سکوت بوده‌اند و به قول معروف «تامرد سخن نگفته باشد، عیب و هنرش نهفته باشد». ما می‌دانیم که ایشان در دهه اول انقلاب، نخست وزیر خوبی بوده‌اند ولی تجربه‌ای جدید از ایشان نداریم. آقای کروبی هم البته تجربه‌ای در قوه مجریه نداشته و ما فقط عملکرد او در بنیاد شهید و ریاست مجلس را دیده‌ایم. هر کدام از آنها که آن چک سفید را بگیرند و بیایند به نفع کشور است ولی انتخاب من به عنوان یک فعال حقوق بشری اگر بخواهم رای بدهم، فردی است که به معیارهای حقوق بشری نزدیک‌تر باشد.

فکر می‌کنید کدامیک از آنها به معیارهای حقوق بشری نزدیک‌ترند؟

وقتی که من مقایسه می‌کنم میان آنها با تجربیاتی که دارم اگر بخواهم در این انتخابات شرکت کنم آقای کروبی را مناسب‌تر می‌دانم. چون در دوره‌ای که ایشان رئیس مجلس بود اتفاقاتی در مجلس افتاد که بی‌سابقه بوده است. بعد از آیت الله منتظری که با حفظ اعتقاد به نظام و انقلاب از حقوق مخالفان دفاع می‌کردند آقای کروبی - البته با فاصله بسیاری - تنها کسی بوده که در عمل مطابق با همین نسخه رفتار کرده است. شعار دفاع از حقوق مخالف را خیلی‌ها که در حکومت بوده‌اند، داده‌اند اما در تاریخ پارلمان ایران برای اولین بار آقای کروبی بود که

در پارلمان را به روی محکومان قوه قضائیه، برای تظلم خواهی باز کرد. بعد از آقای کروبی هم آقای انصاری راد بود که این توجه را در مجلس داشت.

فکر می کنید شما تحت تأثیر عنایتی که آقای کروبی به شما در دوره زندان داشت چنین قضاوتی دارید؟

نه، اولاً در سال ۱۳۷۸ که من هنوز زندان نرفته بودم اما در جلسات مدیران مطبوعات اصلاح طلب که لیست مورد حمایت مطبوعات برای مجلس ششم را می بست و آقای کروبی را از لیست خارج کردند با اعتراض من بود که گفتم اگر کسی قرار است مخالف ایشان باشد به دلیل وقایع سال ۶۸ من هستم اما شما نام افرادی را که با گفتمان دموکراتیک بیگانه اند در لیست گذاشته اید و کسی را که بارها محکم ترین انتقادات را به نظارت استصوابی کرده و با توقیف مطبوعات مخالفت کرده است حذف می کنید. همین اعتراض ها باعث رای گیری مجدد و گذاشتن ایشان در لیست شد. دوم اینکه به ایشان این توجه را درباره خیلی های دیگر هم داشت. خانواده تمام ملی مذهبی های زندانی به مجلس و به ملاقات ایشان می رفتند، آقای دکتر یزدی که بسیاری از نیروهای اصلاح طلب در آن زمان حتی حاضر نبودند با اعضای رده پایین تر ملی مذهبی ها بنشینند و گفتگو کنند به مجلس رفت و با رئیس مجلس دیدار کرد.

برخی از منتقدان آقای کروبی در حبه اصلاحات البته این ادعا را دارند که آقای کروبی به عنوان یک معتمد، این مجوز را از سوی حکومت دارد که مرجع زندانیان باشد و این رفتار آقای کروبی براساس چنان برنامه ریزی و مجوزی از سوی حکومت است.

یعنی اگر آقای لاریجانی یا حداد در مجلس یا آقای خاتمی در ریاست جمهوری می خواستند در دفتر خود با خانواده یکی از محکومین برخورد کنند، حکومت برخورد می کرد؟

تصور شما چیست؟

به نظر من فردی در مقام آنها این امکان را دارد و نمی شود با توجیهاتی از این دست عملکرد خود را توجیه کرد. کاری که در مجلس هفتم و هشتم هم هیچ نشانه ای از آن ندیدیم.

یعنی شما معتقدید که آقای کروبی این کار را خواست که انجام دهد و دیگران که نکردند، نخواستند که بکنند؟

بله، چطور خانواده زندانیان می توانستند به دفتر مجلس رفت و آمد داشته باشند اما به دفتر ریاست جمهوری نه. آقای لقمانیان که بازداشت شد آقای کروبی ایستاد و رسماً اعلام کرد با این شرایط نمی تواند مجلس را اداره کند و تهدید به استعفا کرد و آقای لقمانیان که در بازداشت پیش ما بود سریعاً آزاد شد و حتی نگذاشتند که جای خود را در آنجا بخورد و سریعاً او را از زندان خارج کردند. سر حکم آغاچری، تعبیری آقای کروبی به کار برد که حتی امروز هیچ روزنامه ای جرأت نمی کند آن را چاپ کند. نباید نسبت به آقای کروبی کم لطفی کرد. خود اینکه اگر کسی کار مثبتی از نظر حقوق بشری انجام داد باید ارزش نهاده شود یک اخلاق حقوق بشری است چه این شخص کروبی باشد چه دکتر لاهیجی چه حتی احمدی نژاد. طرح انتخاب زندانیان نمونه هم دارای همین مبنا بود. به همین دلیل باید گفته شود که قاطع ترین موضع گیری ها علیه نظارت استصوابی را همیشه آقای کروبی داشته است. در موضوع درویش، آقای کروبی بیانیه ای داد که هیچ یک از دست اندکاران حکومت شهادت پرداختن به آن را نداشت. آیا دیگران نمی توانستند چنان بیانیه ای بدهند و موارد نقض حقوق بشر را در همین حد محدود هم صریحاً مورد اعتراض قرار دهند؟ در همین روزهای اخیر هم وقتی کانون مدافعان حقوق بشر پلمپ شد و خانم عبادی تحت فشار بود و به ملاقات ایشان رفت علیرغم ممانعت برخی از نهادها اما ایشان در چارچوب منافع ملی و با حفظ موضع شخصی خود این دیدار را انجام داد.

پس چرا بسیاری از اصلاح طلبان از آقای کروبی فاصله می گیرند؟

باید بنشینند و با هم این مشکلات را حل کنند. چه بسا برخی نقدها بر آقای کروبی هم وارد باشد ولی به نظر من با نگاهی حقوق بشری، او گزینه مناسب تری نسبت به گزینه های دیگر است. من می بینم که وقتی ما در ماجرای متهمان اهواز در حال پیگیری بودیم تنها کسی که حاضر شد با خانواده های آنها دیدار کند، آقای کروبی بود و اجازه داد که خبرش هم منتشر شود. آقای کروبی رئیس مجلس بود و سه نفر متهم به اعدام قرار بود تا دو روز دیگر اعدام شوند. من شاید ساعت یازده و نیم شب بود که تماس گرفتم با منزل ایشان و گفتم که اینها را فردا می خواهند اعدام کنند و جان آدمها از ریاست مجلس و مسائل سیاسی مهمتر است و تقاضا می کنم که همین الان یا با آقای شاهرودی تماس بگیرید و یا به منزل ایشان بروید و این حکم را متوقف کنید چون آنها به دلایل مشخص (که تفصیلاً برای ایشان گفتم)، مستحق اعدام نیستند. آقای کروبی هم پیگیری کردند و البته مرحوم آیت الله مرعشی که معاون قوه قضائیه بودند هم پیگیری کردند و آن حکم شکست و آنها به ۱۵ سال حبس محکوم شدند. این در حالی بود که در مواردی که دارای حساسیت خیلی کمتر از این بود، افراد دیگر حاضر به اقدام نمی شدند. آن چیزی که برای من مهم است این است که اگر نقض حقوق بشری رخ داد، رئیس جمهور فردی باشد که در این زمینه ها مواجهه عملی داشته باشد. باید بتوان برای رفع مشکلات حقوق بشری با او تعامل فعال داشت و او هم جسارت اقدام کردن و جلوگیری را داشته باشد ولو اینکه موفق نشود. البته من معتقد نیستم که این کافی است.

یعنی مطالبه حقوق بشری دیگری هم از کاندیدای مطلوب خود دارید؟

بله، مثلاً به نظر من یکی از مهمترین کارهایی که باید انجام شود تشکیل «وزارت حقوق بشر» است. چون نمی شود در این زمینه همه کارها را رئیس جمهور به صورت فردی انجام دهد و جلو برد. اگر یک نهاد مستقلی به نام وزارت حقوق بشر تشکیل شود، بسیاری از این کارها را به صورت منسجم می تواند انجام دهد. آقای کروبی با شخصیتی که از خودش نشان داده، جسارت و توان انجام این کار را به نظر من دارد.

این وزارتخانه دقیقا چه کارهایی را می‌تواند انجام دهد؟

اولا خیلی از NGOها که در کشور وجود دارند و نهادهای داخلی بیش از تمایل به ارتباط با نهادهای بین‌المللی تمایل به ارتباط با این وزارت خانه و انعکاس گزارشات و موارد نقض حقوق بشر را خواهند داشت خصوصا اگر جوایزی برای نهادهایی که وظیفه نظارت مدنی را سالم تر و حقوقی تر انجام می‌دهند. ثانيا به جای نظارت نهادهای بین‌المللی - که فی نفسه امر ناپسندی نیست - ما می‌توانیم از یک دستگاه نظارتی داخلی برخوردار شویم. حکومت هم به‌خاطر نظارت بین‌المللی دیگر به وحشت نمی‌افتد. از آن طرف راهکارهایی برای عمل به مطالبات مردم در زمینه‌های حقوق بشری در درون حاکمیت پیش می‌آید. همچنین یکی از مهمترین وظایف این وزارتخانه می‌تواند نظارت بر حسن اجرای قوانین باشد. تشکیل این وزارتخانه به مصلحت نظام و اسلام است چراکه بسیاری از فشارهای خارجی را کاهش می‌دهد و کسانی که تئوری مصلحت نظام را قبول دارند و امام می‌گفت مصلحت نظام از نماز هم بالاتر است چنین دستگاهی می‌تواند بازتاب سوء داخلی و بین‌المللی برخی رفتارها را منعکس کنند و جلوی آنها را بگیرند. من فکر می‌کنم آقای کروبی با اقداماتی که در سالهای گذشته برای زندانیان و محکومان انجام داده نشان داده که اهلیت این کار را دارد. ممکن است که به لحاظ تئوریک در این زمینه برخی افراد بهتر صحبت کنند ولی به لحاظ عملی آقای کروبی نشان داده که بیشتر از دیگران اهل عمل در این زمینه است. کار کارشناسی در زمینه حقوق بشر از حیث نظری و عملی انجام می‌شود و دیدگاههای موافق و مخالف را گردآوری و جمع بندی می‌کند. چون وزیر را می‌توان استیضاح کرد لذا ممکن است عملکرد چنین وزارتتی مانند برخی از نهادهای نمایشی دولتی نشود.

فقط این توصیه را به کروبی دارید؟

خیر به آقای خاتمی هم دارم و یا احمدی نژاد هم اگر بیاید یکی از بهترین کارهایشان می‌تواند همین باشد. {بوش هم یک آدم سنتی و خرافی بود و مدعی دفاع از حقوق بشر هم بود.}

این وزارت خانه مبنای قانونی هم دارد؟

طبق اصل ۱۱۳ قانون اساسی رئیس جمهور مسئول اجرای قانون اساسی است و فصل سوم قانون اساسی مشتمل بر اصول حقوق بشری است. وزارت حقوق بشر یک وزارت بین قوه ای خواهد بود.

این گفتگو در روزنامه با اندک تغییراتی به چاپ رسیده است که در اینجا متن بدون ویرایش های انجام شده در روزنامه آمده است

اعتماد